

درس سیصد و نود و هفتم: صوت ۴۱۹

نظر مرحوم کمپانی در باب اضطرار در بعض

اطراف علم اجمالی (8)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

طبق فرمایش مرحوم کمپانی اگر اضطراب به أحدهمای غیر معین تعلق گرفت سواء اینکه مقدم بر علم اجمالی باشد یا متأخر از علم اجمالی باشد علم اجمالی تنجز پیدا نمی کند و این دو صورت قبلاً عرض شد و اشکالاتی که بر این مسئله بر طبق مبنای خودشان در مطلب به نظر می رسید بیان شد.

الآن صحبت در تقدم اضطراب بر علم اجمالی است و اضطراب تعلق به أحدهمای معین دارد. البته عنوان بحث عبارت از تعلق اضطراب به أحدهمای معین است که این هم خودش دو شق می شود؛ شق اول این است که اضطراب در صورت تعلق به أحدهمای معین سابق بر علم اجمالی است و علم اجمالی مسبوق به اضطراب است. در این صورت نظر ایشان بر عدم تنجزیت علم اجمالی است زیرا ملاک در تنجزیت علم اجمالی، بقاء و استصحاب علم اجمالی در صورت شک در طرف مخالف است و با فرض تعلق اضطراب به أحدهمای معین این علم اجمالی در موضوعیت خودش خلل وارد می شود تا اینکه قابلیت برای استصحاب را داشته باشد زیرا اضطراب در مانحن فیه به واحد معین تعلق می گیرد. مثلاً إنائین مشتهین هست که یکی از اینها دواء برای مرض است در صورتی که وجود خمر در أحد الإنائین معلوم است منتها یکی از این دو إناء ماء است که اضطراب به او تعلق نمی گیرد و إناء دیگر دواء است که شرب دواء واجب است و قطع هم داریم که در أحدهما خمر موجود است. فرض کنید خمری بوده بچه این خمر را در یکی از این دو إناء ریخته است که در یکی ماء است و اضطراب هم به او تعلق نمی گیرد، اضطراب به آن طرف دواء تعلق گرفته است.

حكم الكل در داروها

الآن یک قضیه یاد آمد نسبت به کیفیت برخورد با مسئله حكم ظاهر و رعایت حكم ظاهر در صورت احتمال وجود متنجس در داروها؛ الآن می گویند که در بسیاری از دواها و شربت های که برای سینه است الكل وجود دارد - هفت درصد شش درصد الكل وجود دارد - و اصلاً شربت سینه شاید بدون الكل نباشد یا اگر باشد شاید خیلی نادر باشد و اکثراً شربت سینه ها الكل دارند. آنوقت بعضی ها نسبت به این مسئله احتیاط می کنند و نمی خورند.

یک شخصی نقل می کرد و می گفت که مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - ناراحتی سینه داشتند و مدتی سینه شان درد می کرد و خوب نمی شد. او گفت که آقا ما شربت سینه داریم و خارجی هم هست، خیلی مفید است آمریکایی است، اگر می خواهید برایتان بیاورم. ایشان گفتند که بیاورید. می گفت که ما می دانستیم این درصدی الكل دارد ولی صحبت در این قضیه است که انسان نسبت به این موظف نیست که بخواهد تحقیق

بکند و یا اینکه اگر این ملزم به یکی از اینها است نباید انسان به خودش تضییقی را تحمیل کند و خود را در مضیقه قرار بدهد. گفت که ما شیشه را آوردیم و به ایشان دادیم و ایشان همین طور خوردند و بعد هم در شیشه را بستند و بقیه را در جیشان گذاشتند و به خانه بردند تا بقیه اش را در منزل بخورند. حالا اگر شخص دیگری بود برمی داشت نگاه می کرد و می گفت که آقا رویش چه نوشته است؟! آیا مکتوب است که با الکل هست یا بدون الکل است؟! همین مقدار بدون این رعایت مسئله وقتی که این دواء است و دواء را باید مریض بخورد تا خوب بشود به همین مقدار [کافی است] التفات می کنید؟! این خیلی عجیب است! وقتی که انسان در این مسئله به این نحو باشد در موارد دیگری که شیطان می آید و وسوسه می کند این گونه افراد در آن موارد خلاص می شوند و جلو می روند و بقیه گیر می کنند؛ در آن مواردی که مورد وسواس است و شیطان در آن موارد می آید و می خواهد شبهه و تشکیک ایجاد کند و انسان را از راه بیندازد و نگاه بکند، می بینیم این گونه نفوس گیر می کنند.

صادّ طریق سلوک بودن ذهن وسواسی

برادر ایشان در کربلا منزل آقای حداد رضوان الله تعالی علیه بود و به حمام می رود - منزل آقای حداد - دوش را باز کرده از زیر دوش فریاد می زند که آقای اخوی آیا این آب متصل به کُر است؟! ایشان گفتند که بله متصل به کُر است! خیالش جمع می شود که این آب متصل به کُر است! این می آید و سالک هم می شود و اطاعت از دستور استاد هم می کند ولی با این ذهن وسواسی، با این ذهن می آید قبول می کند. همین ذهن وسواسی جلو می آید جلو می آید یک دفعه یک جا صادّ طریق می شود و راه را می بندد و در اصل مسئله شک می کند، شک می کند که می کند که

وقتی شارع می گوید که مریض باید این را بخورد دیگر شما نباید شک بکنید! حالا این شربت، شربت سینه هم هست و دکتر گفته که باید شربت سینه بخوری و الکل هم در آن هست، اصلاً چرا باید نگاه کرد و چرا باید بروشورش را خواند؟! چه کسی گفته است که باید این بروشورش خوانده بشود و در شما شک پیدا بشود؟! با اینکه احتمال جدی هم بر این مسئله هست که معمولاً متعارف است بر اینکه شرب سینه این را دارد! این خیلی نکته مهم و اساسی در راه انسان و در سلوک انسان است که چطور انسان رعایت این مسئله را می کند آن وقت در کجاها این می آید رهن طریق می شود! چرا؟! چون اساس حرکت نفس براساس شک و تردید است.

اگر همین شخص از دست امام زمان هم یک لباس بگیرد یک احرام بگیرد می رود این احرام را اول شش دفعه با آب کر می شوید بعد می پوشد و فکر این را نمی کند که این احرام از دست امام رسیده است! این غلطها چیست؟! بیچاره وقتی که احرام را می دهند بپوش، روی دوش بینداز! می گوید که باید احرام طاهر باشد و

چون شک داریم باید تطهیر کنیم! نفس با خودش توجیه می‌کند که امام علیه‌السلام یا ولیّ خدا به نجاست و طهارت کار ندارد او فقط احرام را داده است لعلّ اینکه احرام نجس باشد! قضیه را دائماً در متنجس می‌اندازد و در متطهریت و طهارت نمی‌اندازد! چرا؟! چون دائماً نفس منفی می‌بافد، به‌جای اینکه بگوید: امام این را داده است بیوش، حکم ظاهر هم دلالت بر حلیت می‌کند [از این بالاتر] اصلاً به ظاهر چه ربطی دارد؟! این را امام یا یک ولیّ خدا داده است اصلاً قضیه به ظاهر چه ارتباط دارد؟! چون این نفس معیوب و مریض است حتی اگر از دست امام هم این را بگیرد این را در طرف نفی قرار می‌دهد و می‌گوید که امام یا ولیّ خدا این ثوب را بر اصل ثوبیتش قرار داده است نه به‌عنوان **أنّه طاهر** پس من باید بروم خودم کسب طهارت کنم! این چیست؟! این آخر یک‌جا او را زمین می‌زند و حسابی هم زمین زده است؛ آن آقایی که در روح مجرد مرحوم آقا رضوان الله تعالیٰ علیه گفتند که بالأخره تسلیم آقای حداد نشد و قضیه به استخاره کشیده شد،^۱ همین مرض و همین بیماری را [داشت] یا آنهایی که می‌آیند و بعد شک و تشکیکات می‌کنند همین مرض و بیماری‌ها دارند که مسئله کم‌کم از مسائل فرعی به مسائل اصلی کشیده می‌شود و در آنجا مشکل پیدا می‌کند.

خب مطلب در اینجا به چه کیفیت است؟! مسئله به این کیفیت است که بچه در این یکی از دو إناء خمر قرار می‌دهد و وقتی در یکی از اینها قرار داد، اضطرار به أحدهمای معین تعلق گرفته است و این اضطرار هم قبل از علم است. بنابراین این اضطرار همان‌طوری که قبلاً عرض شد در عالم انشاء بر أحدهما تعلق گرفته است و **صَيَّرَهُ حَلَالاً هَذَا دَوَاءً وَ مُحْتَمَلُ الْخَمْرِ وَلَكِنْ مِنْ حَيْثُ إِنَّ الْأَضْطِرَارَّ تَعْلُقُ بِهِ قَبْلَ تَعْلُقِ عِلْمِ الْإِجْمَالِي وَ عِلْمِ الْإِجْمَالِي هُوَ الْمَنْجَزُ وَ هُوَ الْمَوْضُوعُ لِلتَّكْلِيفِ فَالْأَضْطِرَارُّ مُتَعَلِّقٌ بِهِ قَبْلَ عِلْمِ الْإِجْمَالِي يُخْرِجُهُ مِنْ أَحَدِ الْأَطْرَافِ**؛ پس این اضطرار قبل از اینکه علم اجمالی در مقام قبلیت زمانیه بیاید و موضوع برای تکلیف را این علم اجمالی تعیین کند، اضطرار می‌آید این را از یکی از دو طرف خارج می‌کند پس در مقام انشاء واقعاً **هَذَا حَلَالٌ أَوْ حَرَامٌ؟ هَذَا حَلَالٌ وَلَوْ كَانَ حَرَاماً، وَلَوْ كَانَ حَرَاماً يُصَيَّرُهُ حَلَالاً** مثل اینکه یک حرامی یک‌دفعه متبدّل به یک ماهیت دیگر بشود مثل تبدّل ماهیت شیء نجس به دخان یا مثل دهن متنجسی که تبدیل به دخان بشود.

این تبدّل ماهیت است و یکی از مطهرّات انقلاب است؛ انقلاب ماهیت است. یا فرض کنید یک شیء نجسی در شوره‌زار تبدیل به ملح بشود یا شیء متنجسی به‌عنوان کود در مزارع و اینها مورد استفاده قرار بگیرد که در تمام اینها مسئله انقلاب موجب مطهریت است. همان‌طور که این مسئله **مِنْ أَصْلِهِ** می‌آید و متنجس را متبدّل به حلال می‌کند، مسئله اضطرار هم مانند مسئله انقلاب می‌آید آن شیء را از حرمت خارج می‌کند. بنابراین علم اجمالی دیگر دو طرف ندارد. علم اجمالی ما در اینجا یک طرف دارد یعنی علم اجمالی فقط به

^۱. روح مجرد، ص ۱۲۸.

طرف دیگر تعلق گرفت و طرف دیگر هم **محتمل الحرمة و محتمل النجاسة** است بنابراین شبهه بدوی در طرف دیگر **يُخرجه عن أحد الأطراف** و دیگر علم اجمالی در اینجا نمی تواند استصحاب بشود.

این مبنا و دلیل بر این قضیه است که اگر اضطرار بر أحدهمای معین قبل از طرّو علم اجمالی تعلق بگیرد - حالا اگر بعد طرّو علم اجمالی باشد این بحثش برای جلسه بعد است - متعلّقش را از طرفیت علم اجمالی خارج می کند و وقتی یکی از اینها خارج شد **ولو صادف الواقع** بنابراین طرف دیگر شبهه بدویه می شود.

مرحوم کمپانی می فرمایند که این مسئله ما با مسئله سابق که اضطرار به أحدهمای غیر معین تعلق بگیرد فرق می کند چون در أحدهمای غیر معین ملاک برای علم اجمالی در طرفین موجود هست **لا يُخرج عن الطرفين العلم الإجمالي** چون اضطرار به یک معین تعلق نگرفته است بلکه اضطرار تعلق بأحدهما گرفته است. اگر تعلق به این بگیرد خب این را **يُصيرُه حلالاً** ولی تعلق به این به خصوص نگرفته است بلکه تعلق به أحدهمای مردد گرفته است و أحدهمای مردد در عالم واقع در اینجا موضوع برای تعلق اضطرار نیست. أحدهما یعنی تساوی طرفین نسبت به تعلق اضطرار، ولی کدام یک از طرفین؟! غیر مشخص است هر کدام از طرفین ممکن است متعلّق برای اضطرار باشند و هیچ کدام از اینها تعلق به اضطرار به عنوان آنّه اضطرار نیست. اضطرار به أحدهمای غیر معین به طبیعت تعلق گرفته است اما نفس طرفین **بشخصيتهم الوجودية**؛ یعنی خود همین ماء به این تشخّص وجودی خودش و این ماء به تشخّص وجودی خودش، دو طرف برای علم اجمالی هستند و علم اجمالی دیگر در آنجا به یک امر غیر معین تعلق نگرفته است.

تعلق علم اجمالی تشخّص خارجی

علم اجمالی همیشه به تشخّص خارجی تعلق می گیرد، به تشخّصی که ما داریم می بینیم یعنی این إناء به خصوص که جلوی چشم ما هست، نه اینکه علم اجمالی به أحدهمای در عالم خارج بدون محدودیت شخصیت خارجی خودش تعلق بگیرد، نه این علم اجمالی نیست! آنچه که حرمت بر او به عنوان خمریت تعلق گرفته است آن به عنوان قضیه طبیعی است اما در علم اجمالی عنوان قضیه طبیعی نداریم بلکه علم اجمالی همیشه به فرد مشخص خارجی تعلق می گیرد. پس قضیه ما در علم اجمالی قضیه جزئی خارجی و معینه است یعنی این إناء و این إناء؛ این إناء خارجی و این إناء خارجی.

من باب مثال شارع اصلاً **اجتنب عن الخمر** را ندارد، شارع اصلاً **من أول الأمر** بیاید بگوید که هذا الإنائين و هذا الإنائين أحدهما حرامّ لا بأن يكون تحت عنوان الخمرية أو عنوان الدموية أو عنوان البولوية أو عنوان الآخر، لا هذا حرامّ بأيّ عنوان بدون هیچ عنوانی! چطور شارع یک هم چنین حرفی را بزند و بگوید که أحدهما حرامّ بدون اینکه خمر باشد بول باشد دم باشد غصب باشد سایر چیزها باشد هر چه باشد؟! الآن این قضیه **قضية شخصية خارجية**، قضیه **اجتنب عن الخمر** قضیه شخصی خارجی نیست بلکه قضیه

طبیعیه است متنها به عنوان **أَنَّهُ فِي الْخَارِجِ** اما در علم اجمالی قضیه اش مثل قضیه شخصیّه است یعنی علم اجمالی به أحدهما خارجی تعلق گرفته است و وقتی که به أحدهما خارجی تعلق بگیرد بنابراین **أحدهما مِنْ أَوَّلِ الْأَمْرِ يُحْكَمُ عَلَيْهِ بِالْحَرَمَةِ وَ إِذَا كَانَ الْعِلْمُ الْإِجْمَالِيُّ مَنْجَزاً فَيُجِبُ الْحُكْمَ بِالاجْتِنَابِ عَنْ كِلَيْهِمَا** معاً این حکم اوّلی است حالا اضطرار می آید بأحدهما تعلق می گیرد آیا اضطرار یک واحد شخصیّه را از تحت علم اجمالی خارج می کند به عنوان **أَنَّهُ مُضْطَرٌّ؟** نه، چون اضطرار که به این تعلق نگرفته است. آیا اضطرار این واحد شخصی را به عنوان **أَنَّهُ مُضْطَرٌّ إِلَيْهِ** از تحت علم اجمالی خارج می کند؟! نه خیر به أحدهما مردد تعلق گرفته است نه به أحدهما معین، درحالی که علم اجمالی به کلیهما تعلق می گیرد یعنی کلیهما را از تحت آن حکم به حلیت ابتدائیه که آن حلیت ابتدائیه حاکم بر همه اشیاء است به عنوان اوّلی خارج می کند. لولا تعلق علم اجمالی **يُحْكَمُ عَلَيْهِ بِالْحَالِيَةِ بِعَنْوَانِ الْأَوَّلِيِّ** و يُحْكَمُ عَلَيْهِ بِالْحَالِيَةِ بِعَنْوَانِ الْأَوَّلِيِّ و بعد طرّو علم اجمالی این حکم اوّلی به واسطه علم اجمالی متنفی می شود. چه در اینجا باقی می ماند؟! اجتناب، **يُحْكَمُ عَلَيْهِ ...**، اضطرار هم هیچ کدام از طرفین را از تحت علم اجمالی خارج نمی کند. بله، اضطرار بأحدهما نه اضطرار به واحد مشخص.

اضطرار مؤمن از عقاب در مقام تعقل و در مقام تکلیف، در صورت اتیان بأحدهما

پس در مقام تعقل و در مقام تکلیف، اضطرار مؤمن از عقاب است در صورت اتیان بأحدهما نه اینکه مؤمن از عقاب است در صورت اتیان آخر، در صورت اتیان بأحدهما این مؤمن عقاب است به خاطر اینکه اضطرار بالأخره به یکی از اینها تعلق می گیرد و باید در مقام فعل أحدهما را اتیان کند ولی صحبت در این است که آن حکمی را که علم اجمالی با علمیت و با تنجزش آورد، آن حکم را اضطرار می تواند بردارد؟! نه، دیگر زورش نمی رسد! فقط همین قدر اضطرار در اینجا می آید تأمین برای اتیان أحدهما را تضمین می کند. در اینجا **يَبْقَى الْعِلْمُ الْإِجْمَالِيُّ بِحَالٍ** و استصحاب علم اجمالی و بقاء موضوع برای علم اجمالی که تعلق علم اجمالی بأحدهما هست الآن طرف دیگر **واجب الاجتناب** می شود.

اما در مانحن فیه که اضطرار به واحد معین تعلق می گیرد وقتی به واحد معین تعلق گرفت دیگر علم اجمالی چطور می تواند تعلق به این بگیرد؟! مگر نگفتیم که علم اجمالی به تشخیص خارجی تعلق می گیرد؟! تشخیص خارجی که در اینجا به واسطه اضطرار متنفی می شود چون اضطرار در اینجا تعلق به دواء گرفته است و وقتی اضطرار به دواء تعلق می گیرد به عنوان **أَنَّهُ دَوَاءٌ** پس دیگر شیئی به نام دواء در طرفین علم اجمالی باقی نمی ماند چون این **يُصَيِّرُهُ حَلَالاً** وقتی **يُصَيِّرُهُ حَلَالاً** دیگر علم اجمالی به کدام طرف تعلق بگیرد؟! علم اجمالی به أحدهما غیر معین تعلق بگیرد؟! نه، **هذا معین و هذا غیر معین**.

تلمیذ: در صورتی که یکی از طرفین اضطراراً از طرف علم اجمالی خارج بشود، در صورت ارتکاب معین

می‌شود که اضطراب به این تعلق گرفت.

استاد: نه اضطراب به این تعلق نگرفته است بلکه این محقق وجودی مضطر شد نه خود اضطراب! ببینید یک وقتی می‌گوییم که **اَکرم العالم** در این **اَکرم العالم** یک وقتی خود مولا خصوص عالم را هم تعیین می‌کند. می‌گوید: **اَکرم العالم** ولی با قرائنی که می‌آورد ما متوجه می‌شویم اسم این عالم زید است. این در اینجا گرچه گفته است **اَکرم العالم** ولی به واسطه قرائن محقق و مشخص این عالم این زید خارجی است. اگر شما به جای زید بروید عمرو را اکرام بکنید امر مولا را اتیان نکردید چون قرائن خارجی آمده آن **اَکرم العالم** را مخصص و مشخص کرد. حالا یک وقتی مولا می‌گوید: **اَکرم العالم**. شما یک نفر را پیدا می‌کنید و می‌گویید که **عالم** و اکرام می‌کنید آیا این را که شما اکرام می‌کنید این شخص مورد نظر مولا است یا نه عالم کلی است؟! حالا اگر این را اکرام کردید بعد شک در علمیتش می‌کنید، آیا در اینجا استصحاب حکم مولا باقی است یا باقی نیست؟ باقی است و باید بروید یک عالم دیگر را اکرام کنید. این در اینجا به عنوان محقق وجود است و محقق خارج است نه به عنوان مشخص و مخصص کلام مولا!

در صورت اول خود آن عالم با قرائن خارجی مورد نظر مولا بود مثل اینکه مولا می‌گوید: همین که در دست تو هست حرام است حالا می‌خواهد خمر حرام باشد می‌خواهد حلال باشد می‌خواهد مکروه باشد من کار ندارم این إناء حرام است. این را مولا دارد می‌گوید. این همان تعلق اضطراب به أحدهمای معین می‌شود. اضطراب تعلق به این گرفته است حالا می‌خواهد این حرام باشد یا حلال باشد کاری به این نداریم. وقتی اضطراب تعلق به این وجود خارجی معین می‌گیرد این را از تحت علم اجمالی خارج می‌کند و آن وقت دیگر علم اجمالی طرف ندارد و طرفش شبهه بدویه می‌شود.

بله، احتمال حرمت در این طرفیت می‌رود ولی احتمال دیگر منجز نیست مثل اینکه شبهه ابتدائیه باشد. وقتی ما علم اجمالی را متعلق به طرفین گرفتیم و قوام علم اجمالی را به وجود خارجی طرفین یا اطراف دانستیم وقتی که یکی از این اطراف از تحت علم اجمالی واقعاً خارج می‌شود، دیگر علم اجمالی باقی نیست تا اینکه بخواهد نسبت به طرف دیگر باقی بماند یعنی آن حالت تردید بین الطرفین در صورت این خروج واحد معین علم اجمالی به طور کلی از بین می‌رود.

مثل اینکه ما علم اجمالی داریم بر اینکه یا این إناء یا این إناء حرام است و مولا بیاید بگوید که این إناء حلال است، به چه دلیل حلال است؟! به تو مربوط نیست! همان طور که در مورد بیّنه اگر بیّنه بگوید که این حلال است، آن را از تحت علم اجمالی خارج می‌کند و دیگر قوام علم اجمالی از بین می‌رود چون علم اجمالی در صورتی قائم بود که تردید **إلی یوم القيامة** در علم اجمالی موجود بود و وقتی که یکی از اینها با شهادت بیّنه از تحت علم اجمالی خارج بشود دیگر تردید وجود ندارد تا اینکه علم اجمالی برای سریان حکم به طرف دیگر

منجَز بشود. در صورتی که بینه بگوید که ما دیدیم این خمر در این قرار گرفت نه در این، دیگر تردید در اینجا از بین می رود. بینه که برای انسان علم نمی آورد. بینه برای انسان علم تنزیلی می آورد و با وجود بینه احتمال حرمت در مورد دیگر نیست؟! هست در حالی که شارع می گوید که به این احتمال توجه نکن! **عدم الاعتناء بِطَرَفِ الْمُقَابِلِ** با ثبوت بینه! بینه که علم نمی آورد مثل اماره می ماند. اماره که علم آور نیست اگر اماره علم آور باشد اصلاً موضوع برای علم اجمالی از بین می رود ولی اماره علم اجمالی را باطل نمی کند، اماره می آید از نظر شرعی منجزیت علم اجمالی را لغو می کند و این علم تنزیلی می شود. پس با وجود تعلق اضطرار به أحد معین، اضطرار **يُصَيِّرُهُ حَلَالاً وَاقِعاً**، وقتی که **صَيَّرَهُ حَلَالاً وَاقِعاً**، دیگر در اینجا نسبت به طرف دیگر این علم اجمالی دیگر موضوع ندارد. پس این حلال می شود.

تلمیذ: مبنای شما همین طور است؟!

استاد: حالا طبق مبنای ما بماند، اما اشکالی که بر کلام مرحوم کمپانی وارد می شود این اشکال بر طبق مبنای خودشان وارد است.

اللهم صل على محمد و آل محمد